

اسلام و تنگناهای انسان متجدد

نویسنده: دکتر نصر

نقد و بررسی: غلامرضا دولتی



اوضاع و احوال انسان امروزی

معارضه‌ی مصنوعات بشر با فرهنگ بشری و تاثیر شدید در تخریب محیط زیست به حدی است که صحت و اعتبار مفهوم "انسان" را زیر سؤال می‌برد. نیروهای حاکم بردنیا، دنیای متجدد را فاقد معنویت می‌بیند نه از آن جهت که افق معنوی وجود ندارد بلکه از آن جهت که انسانِ ناظر دنیای معاصر (انسان متجدد) در طوقه‌ی چرخ هستی است و همه چیز را از حاشیه می‌نگرد.

شناخت انسان متجدد از عالم از نظر کیفی در سطحی بسیار نازل و از نظر کمی اعجاب برانگیز است. در حقیقت انسان متجدد دچار هبوط‌هایی شده و از مرکز اصلی خود فاصله گرفته است.

انسان متجدد علیه آسمان سر به شورش برداشته، علمی را پدید آورده که نه برفروغ عقل شهودی بلکه بر نیروهای عقل استدلالی بشری مبتنا دارد. علوم انسانی منحط شده، زیرا بشر نمی‌خواهد بی واسطه خود را بشناسد بلکه به شناخت ظاهری و مع الواسطه از خویش اعتماد کرده است. شناخت او از خود بسیار ناچیز است به صورتی که حتی یک طبیب یا حتی جادوگر قبیله افریقایی شناختی ژرف تر از رفتارگرایان جدید درباره طبیعت انسان داشته اند چه رسد به حکمای مسلمان.

انسان امروز در مورد عرضیات انسان و در مورد ذات او شناخت ندارد. البته همین وضع در مورد پسامدرن نیز صادق است زیرا آنان عرضیات را با ذاتیات یکی می‌دانند. انسان متجدد شناخت "پاره پاره" را تجربه می‌کند در حالی که حکیم مسلمان از ظاهر به باطن می‌رسد و خدا را هم ظاهر و هم باطن می‌داند، هم مرکز و هم محیط، در حالی که انسان بی دین نمی‌داند که ظاهر هم تجلی مرکز یا ذات خداست.

رفتار انسان سنتی به معنی ااعم نشانه‌هایی از فطرت بشر را در اختیار ناظر قرار می‌دهد، این مشاهده می‌تواند در ترسیم شان انسان مفید باشد.

هرگاه معرفت پاره پاره طبیعت بشر در پرتو نور سنت الهی قرارگیرد می‌تواند در شناخت برخی جوانب فطرت موثر باشد. اما شناخت کامل از انسان جز با شناخت مرکز یا محور بدست نمی‌آید. آدمی با شناخت خود به خدا می‌رسد و بالعکس (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدَ عَرَفَ رَبَّهُ) انسان نسبی است و نسبی را جز با ملاحظه مطلق نتوان شناخت.

علم جدید در مطالعه جهان مادی از نوعی محدودیت عینی بهره می‌برد اما در این حوزه هم عینیت آن محدود به ذهنیت جمعی یک بشریت خاص در لحظه‌ای خاص از وجود تاریخ است. حتی آنچه را که نتواند در تور تجدد درآید به طور جمعی انکارش می‌کنند. مثل ناشنوایانی که در یک کنسرت گواهی دهند صدایی نشنیده‌اند. «تجدد و علم جدید نسبت به برخی حوزه‌ها ناشنوا و نابینا است»، صمّ بکم عمی.. (قرآن کریم)

دانشمندان غربی گوئی فقط برای مطالعه تغییر تربیت می‌شوند و از شناخت امور ثابت عاجزند لذا مطالعاتش در زمینه انسان پیش پا افتاده و دارای نتایجی بی‌مقدار است.

گردآوری اطلاعات درباره بشر، ماهیت فرامکانی و فرا زمانی دارد و چنین اقدامی به معنای ثابت بودن طبیعت بشری است که قرآن از آن به فطرت یاد می‌کند. و سنت هدف انسان را شناخت ارزش‌ها و هنجارها و بازگشت به فطرت می‌داند.

شناخت "دون" توسط مافوق میسر است و عقل در انسان فوق اوست. لذا ذات انسان فقط با عقل شهودی و چشم دل قابل شناخت است. اما عقل استدلالی به شناخت انسان راهی ندارد. این عقل بدون عقل شهودی در بهترین حالت فقط می‌تواند ذات اشیاء را تایید کند.

ادعای شناخت انسان بدون امداد از روح مطلق و ادعای قطعیت در این شناخت نتیجه‌ای جز تنگنای عصر جدید انسان متجدد ندارد.

این شناخت می‌تواند منجر به علمی ناقص و ناتمام (اگر نگوئیم یک سره نادرست) درباره انسان ختم شود که وظیفه‌ای از او می‌خواهند که در توانش نیست.

پژوهش های علمی جدید درباره طبیعت تنها در صورتی می تواند رابطه ای سازنده با جهان شمولی انسان شناسی داشته باشد که: اولاً: محدودیت های خود را بداند. دوم اینکه: بر استدلال گرائی یکه تازی فائق شود.

در علوم هرگاه آزمایش با موفقیت همراه نباشد متوقفش می کنند و از خطاها عبرت می گیرند و تمدن بعد از رنسانس در جهان غرب با شکست همراه بوده است البته شکستی به معنای کامل کلمه. هرروش علمی در مطالعه تمدن جدید منجر به آن می شود که این تمدن شکست خورده است.

برخی از دانشمندان بر این باورند که: آلودگی محیط زیست فقط پیامد آلودگی نفس بشر است و این اتفاق وقتی به وقوع پیوست که انسان متجدد غربی مصمم به ایفای نقش الوهیت در زمین شد. در حقیقت بحران موجود در غرب؛ بحران تجدیدی است که با ورشکستگی اجتماعی و زیست محیطی همراه است. باعث این بحران انسان متجددی است که می خواست فقط غم نان داشته باشد و استقلال خویش از عالم بالا را اعلام کند و خون خدایان بریزد. راه حل این بحران نیز بازگشت انسان به «مهار نفس» خویش و مدارا با همسایگانش (اعم از انسان و غیرانسان) است. اما عمل به این دستورات مادامی که قدرت معنوی کنترل کننده ای نباشد ممکن نیست. راه حل بحران امروز تجدید دست برداشتن از عصیان علیه عالم بالا و صلح با آن است و این خود به معنای مرگ و البته تولدی دوباره است.

اما بحران شرق؛ تبعیت از تجدید غربی والگوگیری کورکورانه از آن است. البته فشار دنیای صنعتی بر دنیای غیرصنعتی راه را بر بسیاری از انتخاب ها بسته است. درحقیقت بحران شرق متأثر از بحران غرب است.

انسان معاصر به پیامی که از اسلام به او می رسد محتاج است البته این پیام نه شرقی است و نه غربی بلکه انسانی است (لاشرقیة ولاغربیة-قران کریم)

تنگناهای مسلمان امروز

مشکلات مسلمان امروزی دقیقاً همان، مشکلات انسان غربی نیست اما این مشکلات در حدی است که ایمان او را به ورطه آزمون های سخت رهسپاری کند.

طیف انسان‌ها در جهان اسلام: الف) سنتی ب) تجددگرایان متصلب که البته هنوز در مدار اسلام در حرکتند. ج) معدود کسانی که دیگر خود را در حوزه جهان اسلام نمی‌بینند. تفاوت اصلی مسلمان معاصر با همتای غربی اش این است که مسلمان در جامعه‌ای بسر می‌برد که هنوز مرکز کلی در دسترس است، ساحت متعالی در آن حضور دارد، قانون نهایی شریعت الهی است و حکیم و ولی هنوز یک شخصیت زنده است. مسلمان معاصر تجدد را کمتر می‌شناسد لذا قوه‌ی عاقله اش کمتر مورد امتحان بوده است. تغییراتی که در شرق روی می‌دهد سریع‌تر و مخرب‌تر از غرب است و به همین دلیل حال و روز انسان شرقی دشوارتر از انسان غربی است.

مسلمان معاصر تحت تاثیر تجدد در یک صحنه دو قطبی تنش آلود به سر می‌برد: از طرفی میراث فکری اسلام؛ پیام‌های مرکز اصلی، جهان بینی اسلامی، مطلق بودن خدا، جان‌نشین بودن انسان برای خدا و... رامی‌بیند و از سوی دیگر؛ مفروضات تمدن غرب که همه اش آنتی تز اسلام اند، انسان عاصی در برابر عالم بالا، تنزل یافتن عالم هستی به مجموعه زمانی، مکانی، تاکید بر قدرت انسان در مقابل بندگی اش در اسلام، نسبی و قرار دادی بودن قانون و... را می‌بیند.

البته چالش همه مسلمانان با تجدد در یک سطح نیست زیرا تجدد در همه جا به یک اندازه حضور ندارد.

علاوه بر موارد فوق: چالش آموزش و پرورش سنتی و متجدد- صدا و سیما که در واقع دوبرگ غرب است، آزادی، معماری، هنر، موسیقی کلاسیک، شعر و حتی قرائت قرآن کریم نیز از جمله این چالش‌هاست. در همه این عرصه‌ها تلاش‌ها به دنیوی کردن یا دین زدایی معطوف بوده و این با برداشت کامل از اسلام در تناقض است.

مسلمانان متجدد چون شاهد قدرت برتر غرب در اقتصاد و نظامی‌گری بوده‌اند، در برابر هر امر غربی دیگری مسحور شده و احساس حقارت نموده، جریان‌های فکری غرب را زیاده از حد جدی می‌گیرند لذا تلاش دارند با آن هماهنگ شده، اسلام را نیز به سمت آن انحراف دهند.

برای مسلمان سنتی کلام پیامبر در تقویت ایمانش تاثیر دارد اما برای مسلمان درگیر سنت و تجدد نیازمند پیامی نو از مرکزی نو به سبک نو اما موثق است تا او را از بلا تکلیفی برهاند. زیرا او به سنتی تعلق دارد که هنوز زنده است و فقط باید جانی تازه در اصول ثابتش داد.

مابعد الطبیعه و فلسفه شرق و غرب

اهمیت شناخت رأس یا سر در تعالیم دینی. در تعالیم دینی شناخت والاترین جنبه سنت غیر قابل دسترس است یعنی محبوب است. صحبت از ساحت مابعدالطبیعی سنت است که در درون دین است. با وجود شباهت های آدمیان زبان مفاهمه که همان حکمت است به ویژه بین سنت و تجدد وجود ندارد.

در منطق و فلسفه طبیعی تا حد محدودی می توان مقایسه به حقی بدون استناد به کل پس زمینه ها داشت. از نگاه مابعدالطبیعی شرق؛ کل حرکت فکری غرب از کوزائی تا هگل تا قرن بیستم حرکت در جهت مابعدالطبیعه ستیزی و بیگانگی از فلسفه حقیقی است (وحی، شهود، معنویت). پس مقایسه افکار فلاسفه غرب با فلاسفه شرق خطا و مقایسه ای ناسنجیده است. که در مطالعات شرقیان متجدد میل مفرطی به ایجاد هماهنگی میان مقدمات کاملا متعارض جوامع سنتی با تمدن سنت ستیز هستند و به شباهت های ظاهری استناد می نمایند.

از پیامدهای استعمار غرب در آسیا این بوده که تمدن های آسیایی یکدیگر را در آئینه مغرب می نگرند. یک مسلمان فقط به مقایسه اسلام و غرب، یک هندو فقط به مقایسه هند و غرب... می پردازند در حالی که در مقایسه آموزه های مختلف شرقی با یکدیگر زمینه های مستحکم تری وجود دارد زیرا مبداء الهی است. در حالی که در غرب فلسفه از شهود معنوی منفک شده است در شرق فلسفه به معنای ریاضت ذهنی برای تحول آدمی است.

مطالعه تطبیقی آموزه های شرق و غرب می تواند به فهم درست و تفاهم دو طرف کمک نماید البته مفاهمه ای که بر مبنای اصول ثابت؛ که از طریق شهود معنوی میسر است، بنا شده باشد.

نیاز های معنوی انسان غربی و پیام عرفان اسلامی

انسان غربی برای فراموشی ساحت متعالی زندگی دنیای موهومی برای خود خلق کرده که هرچه بیشتر ماهیتش آشکار می شود نیاز به درک روشن از مرکز کلی بیشتر می شود. و سنت قدسی است که می تواند به این سؤال پاسخ دهد و عرفان اسلامی جذبه لازم را برای پاسخ گویی دارد و به همین دلیل است که عرفان اسلامی اخیراً در غرب رونق گرفته است.

منظور از سنت در اینجا مجموعه اصولی است که از عالم بالا آمده (تجلی خاص از ذات الهی در شرایط زمانی و مکانی متفاوت برای یک مجموعه بشری). عرفان اسلامی ساحتی از اسلام است نه آنکه مستقل از او باشد. (نیازهای انسان یا ثابت است یا متغیر. سنت به نیازهای ثابت و دائمی انسان پاسخ می دهد).

جمود و انجماد در عالم، ترک‌هایی ایجاد کرده که نه تنها از آن ظلمت وارد می شود بلکه به نور عالم بالا هم اجازه ورود داده می شود. در غرب زنان و مردانی کمر به تامین نیازهای معنوی بسته اند از اساتید سنتی گرفته تا اساتید دروغین و شیطنانی...

اشتباه دیگری که در غرب افتاده همسان دانستن مجردات با امور قدسی است، خطایی که می تواند آدمی را طعمه جهنمی ترین تاثیرات نماید. انسان غربی چون از تجارب خویش به ستوه آمده و از تجربه اصیل روحانی بی بهره است به انواع و اقسام تجارب نفسانی رو می آورد تا باب عوالم و آفاق ولو جهنمی را بروی خود بگشاید. این عمل می تواند بر مبنای اشتباه محض ثنویت دکارتی باشد که واقعیت را منحصر به: مادی و نفسی می دانست. در حالی که امر قدسی با عالم روح کلی در ارتباط است نه با نفس. امر قدسی حیرت آفرین نیست نورانی است و از جانب خدا صادر می شود و می تواند سرچشمه اخلاق و زیبایی شناسی و... باشد.

چون آثار بسیاری از عارفان اسلامی در غرب ترجمه نشده در بهترین حالت اسلام دین شریعت و جهاد و عدالت و... معادل می شود.

مراحل عرفان اسلامی: مخافه، محبت، علم (معرفت) که در درون هر کس که بتواند ایجاد می شود. شریعت در اسلام مقدمه ساز عرفان است.

تأثیراتی که عرفان اسلامی می‌توند در غرب داشته باشد:

* امکان عمل به آن وجود دارد.

* معرفی اسلام به شکلی جذاب تر به غرب.

* تأثیر در بیدارسازی غربیان.

اگر عرفان اسلامی می‌خواهد پاسخ‌گوی نیازهای غرب باشد باید:

* یکپارچگی و خلوص خود را حفظ کند.

* در مقابل انحرافات و اغفال‌ها مقاومت کند.

* همانند یک بلور نور را جمع و پرتو افکنی کند.

* دنیا را با زبان قابل فهم مخاطب قرار دهد.

* برای مقبولیت بیشتر بر سر اصول خود سازش نکند.

* به شدت سنتی و راست‌اندیش باقی بماند.

* هماهنگی کشف و شهود عرفانی و عمل در اسلام.

از جمله مسائل اساسی انسان متجدد و تلاش و جدّ و جهد او تفکیک عمل از کشف و

شهود عرفانی و در حقیقت تخریب کامل کشف و شهود به دست عمل است. در حالی که

در تمدن اسلامی کشف و شهود و عمل هیچ‌گاه از هم جدا نبوده‌اند. و منظور از عرفان

همان کشف و شهود است که در قالب تدبیر در آفرینش و... توصیه شده است.

هرچند در اسلام کشف و شهود با هم هستند اما هم‌عرض نیستند بلکه کشف و شهود

مقدم بر عمل است (ارزش بیشتر یک ساعت تفکر بر شصت سال عبادت). در اسلام مرد

کشف و شهود از مرد عمل محترم‌تر است و مداد علماء بر دماء شهداء ترجیح داده شده

است. کشف و شهود در اسلام قانون و شریعت نیست بلکه ساحت باطنی شریعت اسلامی

است. و بالاترین رابطه کشف و شهود و عمل در دعای کامل یا ذکر کامل است که؛ ذاکر و

ذکر و مذکور در وحدتی متعالی متحد می‌شوند.

در غرب تفکر انتزاعی، کشف و شهود و عمل را جداگانه طبقه‌بندی می‌کند. علم متجدد

که شاخصه‌اش فقدان کامل ساحت عرفانی است تلاش کرده مرز انسان و طبیعت را

عینیت بخشد که به بیگانگی بیشتر انسان از محیط طبیعی خود منجر شده است.

مسلمانان معاصر درمیانه‌ی اسلام و دنیای متجدد در چهارده قرن گذشته اسلام همه‌ی جهان اسلام را پر کرده بود اما پس از تعدی تجدد عناصری غیر اسلامی و حتی ضد اسلامی در پی از بین بردن این تجانس هستند. و به نوعی شکست و تشتت دینی، ناشی از غرب زدگی، آن را فراگرفته است. البته بروز شوک مواجهه با غرب منجر به بیداری مسلمانان و اهتمام آنان به تمامیت اسلام شده است. اما علی‌رغم تعدیات تجدد اسلام هم چنان سنتی زنده است و قابلیت حل معضلات مبتلا به انسان متجدد را دارد.

اسلام در جهان معاصر عرب

اسلام در اعراب، حتی اعراب غیرمسلمان رسوخ دارد. در دو قرن اخیر افکار بیگانه چون ناسیونالیسم، سکولاریسم، مارکسیسم و... در دنیای عرب رسوخ کرده موجب تغییراتی در فهم الگوی سنتی از دین شده است.

ضربات روحی ناشی از تسلط اروپاییان در قرن نوزده منجر به جنبش‌های اصلاحی با هدف تهذیب دین شد. ملی‌گرایی به سقوط عثمانی کمک نمود. ملی‌گرائی عرب تقویت شد تا جائی که مسلمان مترادف عرب نامیده شد (عروبة). در حمله غرب به افکار اعراب گروهی که قرار بود از افکارشان دفاع کنند پیشاپیش قافیه را باخته بودند آنها فقط دفاع می‌کردند و هر اندیشه مقبول زمانه را قبل از آنکه غربی بدانند اسلامی می‌دانستند. برخی دیگر از غرب دفاع نمودند. پس از جنگ دوم جهانی دفاع و تقلید از غرب جای خود را به تردید در مورد آموزه‌های غربی داد و طه حسین نوشت که از نوشته‌هایش پشیمان است.

نادیده گرفتن شریعت در شهرهای بزرگ، آمیختن اعتقادات اسلامی با گرایش‌های چپ برخی رهبران، وجود نیروهای سکولار نشانه‌هایی بودند تا محققان غربی که معمولاً برای دیدن تغییرات تربیت شده‌اند، به بزرگنمایی بپردازند.

به موازات نیروهای سکولار شاهد نیروهایی هستیم که به احیای کامل اسلام می‌اندیشند و برای فهم دین در دنیای عرب باید به معنای نمازهای جمعه و جماعت و زیارت و... توجه نمود.

در سطح علمی گروهی کوچک ولی مهم بروز نموده که در عین سنتی بودن غرب را می شناسد و مقلد آن نیست. در سطح عام هم لزوم جدی گرفتن دین در بسیاری از محافل قابل تشخیص است.

اسلام در ایران تا آستانه قرن جدید

در طول تاریخ ایران، آنچه باعث تحول معنوی ایرانیان شده اسلام است. بر خلاف تصور، ایرانیان اسلام را نه به زور بلکه به دلیل روح معنوی اش و تدریجی پذیرفتند. و اسلام ایرانی از ایران به شرق آسیا و فلات ایران گسترش یافت. فقیهان و متکلمان سنی (بخاری - غزالی و...) و شیعی (ابن بابویه - کلینی و...) در این سرزمین پرورش یافته اند.

جهان بینی امروز ایرانیان بیش از هر چیز دیگر به واسطه تعالیم اسلام شکل گرفته است، و قوانین الهی برای ایرانی مسلمان ماهیتی قدسی دارد. علی رغم ضعف در ایمان ها هیچ کس در ایران حضور حضرت الهی را نفی نمی کند، عنصر حزن انگیزی ویژه شیعیان و ایرانیان بخشی از ویژگی های مسلمان ایرانی است.

نظام آموزشی سنتی و متجدد در ایران، تدریس فلسفه سکولار و حضور اندکش در فضای کلی کشور، ادبیات، معماری، هنر و... محل تعارض سنت و تجدد هستند هر چند روح غالب با دین است. قبل از انقلاب طبقه تحصیل کرده متجدد بر ملت تحمیل شده بود. تقریباً همه عرصه های زندگی ایرانیان حداقل متأثر از دین و نگرش های آن باقی مانده است. در ایران افرادی هستند که از اسلام فاصله گرفته و ایدئولوژی های غربی را پذیرفته اند اما برای اکثریت ایرانیان حقایق دینی که با آن زندگی می کنند و با آن می میرند هم چنان بر افق زندگی شان مسلط است.

معنای انحطاط؛ انحراف و تحدید حیات دینی

انحطاط: (سقوط از یک معیار کامل و درعین حال سیر کردن مسیری که با همان معیار در ارتباط است)

دانشمند متجدد وضع اسلام قبل از تجدد را بگونه ای توصیف می کند که منحط است. اما انحطاط بر کدام معیار؟! معمولاً معیار ارزش گذاری، نظام ارزشی است که آگاهانه یا ناآگاهانه از غرب اقتباس شده است. آنان علم تجربی را معادل تمدن می گیرند و تولید یا

عدم تولید این علم را معیار تمدن قرار می‌دهند. آنها حتی تحقیقات بی‌نشان تر غربی‌ها در خصوص پیشرفت‌های علمی جهان اسلام را نیز نادیده می‌گیرند. معیار آنان درباره داوری درباره انحطاط تمدن در بعد دنیایی است. حال آنکه معیار درست برای داوری می‌بایست. «مدینه‌النبی» باشد. نظریه انحطاط مسلمانان از قرن سیزدهم، واهی، منفور و غیرقابل قبول است. (دلیل این موضوع: ندیدن معماری‌های زیبای اسلامی، آثار ادبی، آثار ترکیبی مابعدالطبیعی و کلامی، ندیدن سنت زنده و معنوی و عرفان اسلامی).

انحراف (جدائی کامل از یک معیار)

این واژه بیشتر مورد استفاده سنتی‌هاست. کسانی که معیار دینی را به عنوان داور پذیرفته‌اند در حقیقت معنای انحراف را نیز پذیرفته‌اند. متجددان در جایی که سخن از یک انحراف بزرگ و بی‌قاعده است نیز از کاربرد این واژه خودداری می‌نمایند.

رنسانس: (تولد دوباره مبادی)

تجددطلبان هرگز ملول نمی‌شوند از اینکه هر فعالیتی در جهان اسلام را رنسانس (نهضت) بدانند و البته این کاربرد شیطنت‌آمیز است زیرا تداعی‌کننده رنسانس در غرب است. و آنچه را که متجددان رنسانس می‌دانند نوزایی همان نیروهایی است که اسلام در صدد محو آنان بوده و مسلمان سنتی آن‌ها را جاهلیت می‌داند.

البته تجدید حیات در برخی حوزه‌های سنت اسلامی ممکن است اما مشروط به اینکه ریشه در سنت اسلامی داشته باشد. برخی تعالیم اسلام ستیزانه به نام احیاء عرضه می‌شود که صداقت حکم می‌کند در چنین مواقعی لا اقل قید و صفت اسلامی به آن نیافزائیم. رنسانس اسلامی در صورتی محقق می‌شود که از حوزه تاثیر و نفوذ غرب متجدد مستقل باشد.

از طالبان تجدید می‌خواهد شمشیر «لا اله الا الله» را در مورد خود دنیای متجدد به کارگیرند و دست از حقارت بردارند.

انحطاط دو گونه است:

الف) منفعلانه: راهی که شرق طی قرون اخیر طی کرده.

ب) فاعلانه: راهی که غرب طی قرون اخیر طی کرده.

* سیر قهقرایی در غرب: از رنسانس به انحراف و از انحراف به انحطاط است.
* سیر قهقرایی در اسلام: از انحطاط به رنسانس و از رنسانس به انحراف است.
خوشبختانه تمامیت اسلام سنتی همواره فوق این فرایند قهقرایی قرار داشته است و تنها راه نجات از این زنجیره وفاداری به اصول ثابت اسلام است. و اگر کسی در پی تجدید حیات اسلامی است، باید اول خود را به لحاظ معنوی احیاء کند.

جهان غرب و چالش های آن با اسلام

کسی که می خواهد پیرامون چالش های جهان غرب با اسلام بپردازد باید « بت شکنی فکری » کند بت هایی که عرصه فکر دنیای معاصر را به هم ریخته اند. برای شکستن بت ابهام غرب باید از شمشیر « لا اله الا الله » بهره گرفت. مسلمانان نباید از انتقاد علیه غرب خجالت بکشند یا هراس داشته باشند و چیزی که در دنیای اسلام وجود ندارد نقادی کامل تجدد است.

همه تلاش هایی که به منظور هماهنگی اسلام با انواع ایسم ها می پردازد از قبل محکوم به شکست است زیرا اسلام را ناقص می داند. بت پرستی مدرن بزرگترین بیماری جهان اسلام است. برای مسلمانان متجدد، حقیقت آن چیزی است که غرب عرضه می کند: روزی تکامل، روزی سوسیالیسم و... این موضوع شبیه مدهای زنانه شده و مسلمان متجدد تلاش دارد تا اسلام را با آنها موافق جلوه دهد. عده کمی از مسلمانان معتقدند که اسلام مربوط به گذشته است اما متاسفانه رسانه ها در اختیار آنهاست. اما اکثریت مسلمانان اسلام را موجودی زنده می دانند و امید به کارهای مثبت هست. و اگر گروه روشنفکر سنتی آشنای به تجدد شکل گیرد می توان به چالش های غرب پاسخ گفت.

کمونیسم - مارکسیسم (خطر مارکسیسم با روپند اسلامی از مارکسیسم بیشتر است و این همان نفاق است که قرآن به آن اشاره دارد)، داروینیسم - تفسیر های فرویدی از روان انسان - اگزستانسیالیسم و بحران محیط زیست نیز از چالش های غرب در مواجهه با اسلام است.

*اینکه مسلمانان زمینه ساز رنسانس بوده اند استدلال غیر معقولی است. رنسانس با روح اسلام که تسلیم است تعارض دارد. بخشی از علوم جهان اسلام در رنسانس استفاده شد ولی عناصر اسلامی آن «آنی» از آن منفک شدند.

برای حفظ اسلام در این چالش توجه به این نکات ضروری است:
* باید دفاعی عاقلانه صورت گیرد.

* نقادی کامل از تفکر دنیای اسلام صورت گیرد.

* با اعتماد به نفس با چالش‌ها مقابله کند.

* در صفوف خود قرابت و اتحاد ایجاد نمایند.

* اگر در مسیر غریبان گام نهند دچار همان بن بست‌ها خواهند شد.

* با اتحاد با تمدن‌های آسیایی حالت تهاجمی به خود گیرند.

اسلام در طلیعه هزاره جدید مسیحی

دهه‌های اخیر قرن بیستم دهه تقویت ایمان مسلمانان بود. دین اسلام نه فقط از ناحیه خارج که از ناحیه نخبگان حاکم هم مورد معارضه است و این چالشی برای اسلام است اسلامی که خصوصی و درونی شدن را بر نمی‌تابد و آزادی هم نمی‌یابد تا از خود واکنش خلاقانه نشان دهد.

بمباران جوان مسلمان با محصولات فرهنگی غربی به ویژه امریکایی (موسیقی، رقص، ابتذال و...)، ایجاد چالش بیشتر توسط "مایکل جکسون" و مدون‌ها به نسبت "سارتر" و "هایدگر" برای اسلام، عصیان جوانان، مواد مخدر، شراب و بی‌بندباری جنسی از چالش‌های جدید جهان اسلام هستند. (چالش غرب با اسلام بیشتر از آنکه فلسفی باشد مربوط به شیوه‌های نوین زندگی به خصوص در ارتباط با جوانان است).

فمینیسم (در انواع مختلفش)، ملی‌گرائی در مقابل وحدت اسلامی، چگونگی تجلی ارزش‌های اسلامی در دولت، مشروعیت حکومت، تقدیم و تاخیر حقوق بشر یا حقوق الهی، بازنگری در روابط تشیع و تسنن، تنوع ادیان و گفتگو با آنها نیز بخش دیگری از چالش‌های جهان اسلام خواهند بود.

در مجموع: در آینده ایمان مسلمانان تقویت می شود، طریقت و شریعت زنده خواهند بود. احیاء تفکر اسلامی شدت می گیرد، اسلام به ویژه در امریکا گسترش خواهد یافت، اجتماعات جدیدالتاسیس در غرب برای مبارزه توسط مسلمانان تثبیت می شود، و تا زمانی که سکولاریسم چالش اسلام باشد اسلام هم چالشی برای سکولاریسم خواهد بود.

تاملاتی در باب اسلام و جهان غرب

اسلام برخلاف تصور و انتظار غربیان هنوز پرتراوت و تمدن اسلامی هنوز زنده است. مسائل مهم مسلمانان از جمله فلسطین در رسانه های غربی مطرح نخواهد شد. جهان غرب به عنوان حکومت های غربی به بهروزی جهان اسلام اهمیتی ندارد. غرب به تفاهم با اسلام مایل نیست. میان اسلام و غرب هیچ مفهوم متعالی مشترکی وجود ندارد. تلفیق دو جهان بینی اسلام و دنیاگرایی متجدد غرب؛ صددرصد متضاد، امکان پذیر نیست. اما می توان نوعی احترام متقابل برقرار ساخت. اسلام و غرب باید بدانند که سه دین بزرگ اسلام، یهودیت و مسیحیت وجوه اشتراکی دارند و می بایست در برابر خطر سکولار غربی همدلی نمایند.

